



آن چه امروز به آن ترجمه‌شناسی یا مطالعات ترجمه می‌گوییم، رشته‌ای است که عمدتاً از ۱۹۵۰ آغاز شد. تا قبل از جنگ جهانی اول، ترجمه موضوع‌های گوناگون در انحصار گروه‌های خاصی بود. مثلاً ترجمه انجیل به دست کشیش‌ها صورت می‌گرفت و ترجمه شعر به دست شعرا. مترجمان برای آن که ترجمه کنند، می‌بایست در حوزه متن مورد نظر متبحر باشند. بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم، با گسترش ارتباطات، نیاز به ترجمه در حوزه‌هایی غیر از ادبیات و متون مذهبی بیشتر شد. پس کسانی به نام مترجم برای ترجمه اخبار، گزارش‌های علمی و فنی و اسناد گوناگون استخدام شدند و ترجمه به صورت شغل درآمد. از ۱۹۵۰ پروژه‌های ترجمه ماشینی آغاز شد و سه گروه متخصص در آن‌ها به کار گمارده شدند: زبان‌شناسان، ریاضیدانان و متخصصان منطق. عدم حضور مترجمان در این گروه‌ها دو علت داشت. اول آن که زبان‌شناسی نوین ترجمه را یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی به حساب می‌آورد، که خود شاخه‌ای از زبان‌شناسی عمومی محسوب می‌شد. علت دوم وجود این باور بود که ترجمه با زبان سروکار دارد، پس مطالعه آن کار زبان‌شناس است، نه مترجم. این نگاه موجب شد «ترجمه» به صورت رشته‌ای دانشگاهی در دپارتمان‌های زبان‌شناسی کاربردی مطالعه و تدریس شود. از آن پس ارتباط ناگسستنی ترجمه با زبان‌شناسی آغاز شد. آن چه در اینجا می‌آید مرور

کوتاهی است از این ارتباط.

در دهه ۶۰ اروپا شاهد نخستین کتاب نظریه ترجمه بود، کتابی به قلم کتفورد^۱، با عنوان یک نظریه ترجمه از دیدگاه زبان‌شناسی^۲. کتفورد یکی از شاگردان هلیدی، و پیرو مکتب دستور سیستمیک بود. او با دقتی کم‌نظیر و بی‌سابقه به توصیف انواع و سطوح گوناگون ترجمه پرداخت و در این راه از اصطلاحات و مفاهیمی که در دستور سیستمیک مطرح شده بود یاری جست، و در مواردی هم اصطلاحاتی وضع کرد. کتفورد همچنین در بعضی موارد برای بعضی اصطلاحات متداول و قدیمی تعریف تازه‌ای منطبق با دستور سیستمیک قائل شد. مثلاً ترجمه آزاد^۳ که معمولاً به ترجمه‌ای اطلاق می‌شود که از لحاظ معنا و مفهوم چندان به متن مبدأ مقید و وفادار نیست، در نظریه کتفورد به معنای ترجمه‌ای است که مقید به مرتبه دستوری نیست، یعنی اگر کلمه به عبارت ترجمه شود، یا عبارت به جمله ترجمه شود، مرتبه دستوری رعایت نشده و از نظر کتفورد چنین ترجمه‌ای «آزاد» است. او در این تعریف به معنا نمی‌پردازد. در سراسر کتابش هم حرف بسیار کمی در مورد معنا می‌زند، و در عوض به تجزیه و تحلیل فرم بسیار می‌پردازد. علت آن است که نظریه او در واقع برای ترجمه ماشینی طراحی شده، و چون ماشین معنا را نمی‌فهمد، پس او می‌کوشد فرم را تا جای ممکن تحلیل کند، با این فرض که با تحلیل دقیق فرم لاجرم معنا هم به دست می‌آید.

در همان دوران، همزمان با پیدایش دستور گشتاری، ترجمه‌شناسی در آمریکا مسیر دیگری را پیمود. یوجین نایدا، زبان‌شناس و پیرو نظریه دستور گشتاری بود. نظریه او، که بر این اساس استوار است، یکی از پرطرفدارترین نظریه‌های ترجمه در قرن بیستم است. او سالها در مقام مترجم و سرپرست «انجمن ترجمه کتاب مقدس» از مسائل و مشکلات ترجمه این کتاب به زبان‌های مختلف به دست مسیونرهای مسیحی مطلع می‌شد. نایدا در پی یافتن راه حل برای این مشکلات، از دستور گشتاری مدد جست و بسیاری از مفاهیم آن را در خدمت ترجمه به کار گرفت. مهم‌ترین بخش نظریه او که در کتاب نظریه و عمل در ترجمه^۴ به صورت مفصل توضیح داده شده، مربوط به تحلیل دستوری و گشتارزدایی، یا به عبارتی تأویل جمله‌های مبهم است. او همچنین تحلیل مؤلفه‌های معنایی را در خدمت معادل‌گزینی مطرح کرد و با ذکر مثال‌های متعدد از ترجمه‌های انجیل، به تفصیل در این باب سخن گفت. نظریه او موجب تألیف کتاب مهم دیگری در

1. J.C.Catfood

2. *A Linguistic Theory of Translation*

3. Free

4. *The Theory & Practice of Translation*

این حوزه شد به نام ترجمه معنادار^۱ به قلم لارسن، که آن هم براساس زبان‌شناسی زایشی و دستورگشتاری استوار بود.

مکتب لایپزیگ، نخستین مکتب ترجمه‌شناسی که در دهه ۷۰ در دانشگاه لایپزیگ تأسیس شد، کار خود را براساس شیوه‌های تحقیق در زبان‌شناسی استوار کرد و اعلام کرد ترجمه‌پژوهی باید از زبان‌شناسی استفاده کند. مؤسسان و پیروان این مکتب، از جمله نیوبرت، رایس، کاده و گیلر، همه از زبان‌شناسی به ترجمه روی آوردند و از آن منظر به ترجمه نگریستند. مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، ارائه تعریف‌های مختلف از مفهوم معادل، انواع و سطوح آن در متن‌های علمی و فنی بود، که منجر به پدید آمدن چندین طبقه‌بندی در این حوزه شد.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که زبان‌شناسی و ترجمه‌شناسی را به هم نزدیک کرد، بحث معنا بود. ترجمه همواره با معادل سروکار دارد، و معادل همواره با معنا. زبان‌شناسی به معنا پرداخت و آن را در سطح کلمه، جمله، متن و گفتمان بررسی کرد. در سطح کلمه مفاهیمی چون معنای صریح، معنای تلویحی، تحلیل مؤلفه‌ای و حوزه‌های معنایی را مطرح کرد؛^۲ در سطح جمله به مفاهیمی چون پیش‌فرض^۳ و کنش‌های گفتاری^۳ پرداخت؛ و در سطح متن و گفتمان، مفاهیمی چون تحلیل جمله از لحاظ اطلاعات جدید و قدیم، و انسجام نحوی و منطقی و نظایر این‌ها را بررسی کرد. این نکات در آثار ترجمه‌پژوهانی چون نایدا (۱۹۶۴ و ۱۹۶۹)، نیومارک (۱۹۸۸)، حنیم و میسون (۱۹۹۰)، بل (۱۹۹۱) و بیکر (۱۹۹۲) به خوبی بررسی شده‌اند. نظریه فیلمور در مورد معنا نیز از طریق آثار ترجمه‌پژوهانی چون اسنل هورنبی (۱۹۸۸) در تحلیل متن به کار گرفته شد. تحلیل نقش‌های زبانی نیز به ترجمه‌شناسی راه یافت و موجب شد طبقه‌بندی تازه‌ای از انواع ترجمه، به دست نیومارک (۱۹۸۹) فراهم شود.

در ۱۹۷۲ هولمز، ترجمه‌پژوه بنام، برای رشته‌ای که از آن پس «مطالعات ترجمه» نام گرفت، اعلام استقلال کرد، یعنی آن را رشته‌ای مستقل از زبان‌شناسی دانست و برای آن زیرشاخه‌هایی قائل شد. در دهه ۸۰ بخش‌هایی از این رشته به سرعت از زبان‌شناسی فاصله گرفت و به رشته‌هایی چون ادبیات تطبیقی، جامعه‌شناسی و مطالعات پسااستعماری نزدیک شد. در این ایام، در کنار رویکردهای زبان‌شناختی که در مورد معنا و معادل و انواع ترجمه بحث می‌کردند، نقش ترجمه در تاریخ، در جامعه، و در

1. Meaning-Based Translation

2. Presupposition

3. Speech acts

شکل‌گیری هویت فرهنگی و بازنمایی آن مطرح شد. اما حتی در این مطالعات بین‌رشته‌ای هم اصطلاحات، مفاهیم و طبقه‌بندی‌هایی که زبان‌شناسی مطرح کرده بود، پیوسته به کار گرفته شد.

بسیاری از زبان‌شناسان ترجمه‌پژوه غالباً رابطه زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه را رابطه‌ای یکسویه دانسته‌اند و بر این باور بوده‌اند که راه مطالعه و بررسی ترجمه و تدوین نظریه ترجمه، زبان‌شناسی و استفاده از یافته‌های آن در حوزه ترجمه است. اما کمتر پیش آمده که زبان‌شناسان این رابطه را دوسویه و متقابل ببینند. حال آن که اطلاعاتی که می‌توان با مطالعه ترجمه به دست آورد، یا تاکنون از طریق ترجمه به دست آمده، در بسیاری موارد به زبان‌شناسی یاری می‌رساند یا رسانده است. مثلاً فیلمور (۱۹۷۳ و ۱۹۹۷) از ساپیر می‌گوید که در ۱۹۲۱ چندین ترجمه از یک جمله انگلیسی را به کار گرفت تا نشان بدهد زبان‌های مختلف روش‌های متعدد و مختلفی برای بیان مفاهیم در قالب واژه و دستور دارند. نمونه دیگر یاکوبسن (۱۹۵۹) است که معتقد است مقایسه زبان‌ها مستلزم بررسی ترجمه‌پذیری متقابل آن‌هاست، و علم زبان‌شناسی باید پیوسته به ارتباط بین زبانی، یا به عبارتی ترجمه، توجه داشته باشد. در کنار این‌ها، فیلسوفی چون کواین معتقد است نظریه معنا باید نظریه ترجمه باشد، یعنی از طریق نظریه ترجمه می‌توان به نظریه معنا دست یافت.

آن چه مسلم است، ارتباط میان ترجمه‌شناسی و زبان‌شناسی ارتباط متقابل است، اما نمی‌توان گفت زبان‌شناسی تنها راه پرداختن به ترجمه است، به ویژه آن که در رشته‌ای که امروز مطالعات ترجمه نام دارد، ترجمه دیگر محدود به مفاهیمی چون «معادل» یا برگرداندن متنی از یک زبان به زبانی دیگر نیست، بلکه فرایندی است که پیوسته با تاریخ و جامعه و مناسبات قدرت در ارتباط است.